

[چاپِ ہفتم]

۷



نونا انزابی
نشرگان

حل تامپسون

من

سونا انزابی نژاد

فهرست

۷	سخن سرپرست مجموعه.....
۱۵	مقدمه
۲۵	فصل اول: گامی فراتر از سلول‌های عصبی مان
۵۱	فصل دوم: ذهن به شکار می‌رود
۷۱	فصل سوم: پیش به سوی موفقیت!.....
۹۱	فصل چهارم: در آرزوی اصالت.....
۱۱۳	فصل پنجم: زندگی در فضای مجازی
۱۲۹	فصل ششم: ترسیم نقشه‌ای یک‌به‌یک
۱۵۳	فصل هفتم: بگذار و بگذر.....
۱۷۱	فصل هشتم: توهم «من».....
۱۸۵	بعدالتحریر: حالا تکلیف «من» چه می‌شود؟.....
۱۹۵	برای مطالعه بیشتر
۱۹۹	کتابنامه.....

فصل اول

گامی فراتر از سلول‌های عصبی مان

گفتگو‌هایی که دور میز جریان دارد کم‌کم به نظرم دور و مبهم می‌آید. هر از گاهی سعی می‌کنم به حرف‌هایی که می‌زنند گوش کنم اما توجهم خیلی طول نمی‌کشد. احساس خستگی می‌کنم و حوصله‌ام سر رفته است. چشم‌هایم باز است، گوش‌هایم هنوز حرف‌ها را می‌شنود اما دارم به کارهایی که فردا می‌خواهم انجام بدهم فکر می‌کنم. امکان‌های مختلف را بررسی می‌کنم و بی‌صدا با خودم حرف می‌زنم. این تک‌گویی انگار در سرم می‌گذرد. تجربه لحظه حال را کاملاً از دست نداده‌ام (واقعاً خوابم نبرده) اما ذهنم صحنه‌های دیگری را روی صحنه جمع مهمانان دور میز انداخته است. چیزهایی را به یاد می‌آورم، برنامه‌ریزی می‌کنم، از خیال‌بافی‌هایی لذت می‌برم که برایم بسیار زنده‌تر و واقعی‌تر از چیزی است که در اطرافم می‌گذرد. اما یک دفعه متوجه می‌شوم که کسی رو به من کرده و دارد از من چیزی می‌پرسد. درحالی‌که نمی‌توانم بی‌توجهی‌ام را مخفی کنم می‌گویم: «بخشید، اینجا نبودم.»

اما واقعاً کجا بودم؟ بدیهی است که هنوز در همان مکان فیزیکی‌ام بودم. بدنم جایی نرفته بود، اما ذهنم ارتباطش را با جریان سیال تجربه لحظه حال سست کرده و در حال پرسه زدن در سرزمین‌هایی از آن خود

بود، در حال تصور کردن آدم‌ها و جاهایی بود که بعضی‌هایشان را می‌شناختم و بعضی هم خیالی بودند. انگار در ذهنم جای دیگری بودم. در واقع من می‌دانم که این بدن مادی‌ام هستم؛ شکی در آن ندارم و این را هم می‌دانم که اصلاً از سر میز بلند نشده‌ام. اگر پرسند کجا هستم، دیگران بلافاصله نشانم می‌دهند. این بدن چیزی است که دیگران به عنوان «من» می‌شناسند. (همراه با همه عادت‌هایش، از جمله همین خیالبافی) اما آیا بدن من واقعاً «من» است یا اینکه خود واقعی من چیزی است کاملاً متفاوت که فقط پشت این پوسته مادی پنهان شده است؟

بیا باید بررسی مان را با توضیح واضح‌تر شروع کنیم. من موجودی مادی هستم. یک ارگانیسم زیستی پیچیده که در محدوده پوستم محصور شده‌ام، مجموعه‌ای هستم از سیستم‌هایی دائماً در حال تغییر و تحول که مرا به عنوان موجودی زنده، حفظ می‌کنند. خونم در گردش است، مایع لنفاوی در بدنم در جریان است، دستگاه گوارشم غذاها را هضم می‌کند و مواد مغذی مورد نیاز را برای زنده ماندنم فراهم می‌کند. من هم مثل همه موجودات زنده، به دریافت غذا از جهان خارج وابسته‌ام. اگر اکسیژن به بدنم نرسد بیش از چند دقیقه زنده نمی‌مانم. و آنچه مدام در سرم کار می‌کند، این معجزه زنده و پیچیده، مغز انسان است. مغز بخش عمده انرژی مرا مصرف و دستگاه‌های بدنم را کنترل می‌کند. همانطور که گیوتین و طناب دار عملاً نشان می‌دهد، بدون ارتباط دائمی آن با دیگر اعضای بدنم می‌میرم. بنابراین همه می‌دانیم که ما بدن‌هایی مادی هستیم، اما آیا به جز این بدن مادی چیز دیگری هم هستیم؟ آیا چیزی درباره «من» بودن من هست که توضیح آن خارج از آن چیزهایی باشد که در محدوده کار مغز و سایر اندام‌های بدنم قابل توضیح باشد؟ دیدگاهی که معتقد است ما چیزی به جز جسممان نیستیم، ماده‌گرایی نام دارد.

دنیل دینت در کتاب تبیین آگاهی (۱۹۹۱) می‌گوید ذهن همان مغز است و ماده تنها چیزی است که وجود دارد. چیزی که به عنوان خودمان حس و تجربه می‌کنیم، صرفاً ماده است که با اتصال سلول‌های عصبی به یکدیگر به هیئت زنده درآمده است. هیچ «خود» یا «ذهن» شیخ‌گونه و شخصی وجود ندارد؛ این فقط توهمی است که به دلیل پیچیدگی مغز ایجاد می‌شود و سرانجام روزی پیشرفت علم عصب‌شناسی هرچه را که می‌خواهیم درباره خودمان بدانیم به ما خواهد گفت. در واقع دنت در کتاب تکامل آزادی (۲۰۰۳) مفهوم روح را به تمسخر گرفته و آن را «عروسک‌گردانی موهوم» نامیده که انگار از بیرون بدن‌های مادی را کنترل می‌کند.

معتقدان به افراطی‌ترین شکل این رویکرد که «ماده‌گرایی حذفی»^{*} نام دارد می‌گویند، پدیده‌های ذهنی همچون افکار، احساسات، اهداف و آرزوهای ما اصلاً وجود ندارند بلکه فقط اسم‌هایی هستند که به کار سیستم عصبی مان داده‌ایم و اگر علم عصب‌شناسی بتواند دقیقاً نشان دهد که چگونه هر یک از بخش‌های مغز احساسات، افکار و چیزهایی مانند آن را کنترل می‌کند، دیگر نیازی به توضیح و تبیین بیشتر درباره آنچه ذهن می‌نامیم وجود نخواهد داشت. ما در اصل همان میلیون‌ها میلیون ربات کوری هستیم که در مغزمان در حال تقلایند؛ فقط همین. به این ترتیب ماده‌گرایی به علم‌باوری نزدیک می‌شود: یعنی اعتقاد به اینکه استفاده از روش علمی تنها راه فهم جهان است. اما در این کتاب، من برعکس، این بحث را مطرح خواهم کرد که علم – هرچند به جای خودش معتبر است – بهترین ابزار برای فهم «من» نیست.

بعضی از متفکران دیدگاه‌هایشان را به شیوه‌هایی عجیب و غیرعادی بیان می‌کنند. در موزه آناتومی آبی در دانشگاه آدلاید چیزی به

* eliminative materialism